

آن شب که گل از دامن مهتاب می‌ریخت  
 شبنم به پای نخل باور آب می‌ریخت  
 آن شب که غم آهنگ شادی ساز می‌کرد  
 قفل اسارت را به گرمی باز می‌کرد  
 آن شب که ساقی بوسه بر پیمانه می‌زد  
 گیسوی شب را بهر مستان شانه می‌زد  
 شهر مدینه طالب دیدار حق بود  
 چشم انتظار مطلع الفجر فلق بود  
 فطرس فراز آسمان‌ها بال می‌زد  
 فریاد آزادی و استقلال می‌زد  
 کای اهل عالم در دیار شور و شادی  
 زد خیمه روز پنجم ماه جمادی  
 دیوان خلقت را خدا زیب و قری داد  
 ساقی کوثر را ز کوثر کوثری داد  
 دختر مگو چون همتی مردانه دارد  
 از آیهی «قالوا بلا» پیمانه دارد  
 دختر مگو که دختران را رهبر آمد  
 بی‌پرده گویم: صبر را پیغمبر آمد  
 از صبر او دین خدا پاینده گردد  
 هر مرده‌ای ز انفاس گرمش زنده گردد  
 ثابت قدم مانند او گیتی ندیده  
 زیرا خدا او را حسینی آفریده  
 در دست پیغمبر ز دیده اشک می‌ریخت  
 کز اشک او از چهره او رشک می‌ریخت  
 در دست باب تاج دارش گریه می‌کرد  
 گویی که از هجر نگارش گریه می‌کرد  
 با گریه اش صلح حسن را زنده کرد او  
 چون غنچه بر روی حسینش خنده کرد او  
 یعنی تو را جان برادر خواهر آمد  
 خواهر نه تنها یاور و همسنگر آمد

جواد محمد زمانی

# الکلیک

این کیست که فرشته گلیم آورش شده  
 بال و پر فرشته نخ معجزش شده  
 دیگر نیاز نیست به گهواره بردنش  
 دست حسین بالش زیر سرش شده  
 از این به بعد خانه‌ی مولا چه دیدنی است  
 با زینبی که فاطمه دیگرش شده  
 زهرا همان که ام ابیهاش گفته‌اند  
 زهرا همان که مادر پیغمبرش شده

\*\*\*

زینب طلوع بود ولی ابتدا نداشت  
 زینب غروب بود ولی انتها نداشت  
 زینب اگر نبود کسی فاطمی نبود  
 زینب اگر نبود کسی مرتضی نداشت  
 زینب اگر نبود حسینی نمی‌شدیم  
 زینب اگر نبود زمین کریلا نداشت  
 زینب هر آنچه گفت تماما حسین بود  
 اصلا به غیر نام حسین اعتنا نداشت

علی اکبر لطیفیان

خورشید گرفته نور خود را از تو  
 دریا هیجان و شور خود را از تو  
 حتی گل جانماز هم می‌گیرد  
 شاداب‌ترین حضور خود را از تو  
 لبخند به چهره داری و غم به دلت  
 دارد غم ما سرور خود را از تو  
 مردان خدا گرفته‌اند ای بانو  
 برگ گذر و عبور خود را از تو  
 ایوب‌ترین مرد بلا هم دارد  
 ایمان دل صبور خود را از تو  
 ای عمه‌ی دلشکسته عاشورا  
 مهدی طلبد ظهور خود را از تو

رحمان نوازی

از بلا پروا کجا دارد دل دریایی ات  
 راه بر توفان ببندد قامت سینیای ات  
 سینهات جولانگه امواج توفان بلاست  
 شور اقیانوس دارد، دیده دریایی ات  
 در نگارستان چشمت، نقش می‌بندد بهار  
 می‌کند روشن جهان را چهره زهرایی ات  
 تا ابد پر می‌گشاید بر فراسوی زمان  
 چون عقابی خشمگین فریاد عاشورایی ات  
 در زلال دیده آئینه‌ها تصویر توست  
 مانده حیران چشم عالم از جهان آریای ات  
 در بیابان عطش گر با گذاری هر نفس  
 صد گلستان گل شکوفد از دم عیسای ات  
 سیهین دخت وحیدی

خانه فاطمه آن روز تماشایی بود  
 که فضا جلوه‌گر از آیت زیبایی بود  
 در بهاری که نسیمش نفس جبریل است  
 گل ناز دگری رو به شکوفایی بود  
 خانه‌ای را که خدا جلوه‌ی عصمت بخشید  
 در و دیوار پر از نقش شکیبایی بود  
 تا بیایند به تبریک محمد جبریل  
 با ملائک همه در حال صف‌آرایی بود  
 به خدا چشم خدای دست خدا، وجه خدا  
 ز جگر گوشه خود گرم پذیرایی بود  
 تا که قنداقه او را به برآورد حسن  
 حالتی رفت در آنجا که تماشایی بود  
 ساکت از گریه نشد تا که حسینش نگرفت  
 این دو را چون که ز آغاز شناسایی بود  
 دختری داشت در آغوش محبت زهرا  
 که سراپا همه آئینه زیبایی بود  
 دختری داشت سراپای همانند علی  
 زینبی داشت که ذاتش همه زهرایی بود  
 پنج تن آل عبا در دو جهان آقاند  
 وز شرف زینب‌شان وارث آقایی بود  
 پنج معصوم به او معرفت آموخته‌اند  
 که ز ایمان و یقین در خور یکتایی بود  
 وصف او عالمه غیر معلم شده است  
 تا به این مرتبه‌اش پایه دانایی بود  
 بود از صبر و رضا نایبه‌ی خاص امام  
 نازم او را که به این قدر توانایی بود

سید رضا موید



پایین تر از آنیم ز بالا بنویسیم  
 یا این که بخواهیم شما را بنویسیم  
 ما کوزه اندیشه‌مان کمتر از آن است  
 تا این که بخواهیم ز دریا بنویسیم  
 آنقدر به ما وقت ملاقات ندادند  
 تا گوشه چشمی ز تماشا بنویسیم  
 «ما را لِّلک لکنت محض آففریدند»  
 تا مدح تو با لهجه موسی بنویسیم  
 هر جا که حسین این‌علی حک شده باید  
 زیرش مددی زینب کبری بنویسیم

حسین رستمی

شبی که مطلع مهر از، طلوع زینب بود  
 فروغ روز نشست، به دامن شب بود  
 هزار رود نواگر ز کوثر و تسنیم  
 روان به خانه زهرا، به بوی زینب بود  
 هزار چشمه خورشید، از کرانه شب  
 دمیده از دل مهتاب و چشم کوکب بود  
 شکوفه بار لب مرتضی به باغ دعا  
 ستاره ریز دم مصطفی به یارب بود  
 شراب نور ز خمخانه سحر جوشید  
 که جام سرخ شقایق، ز می لبالب بود  
 اگر چه «زین اب» و را نهاد نام، رسول  
 خدای داند، کاه زینب «ام و اب» بود  
 زنی به همت و مردی، به مردمی سوگند  
 پس از حسین، سپهدار عشق، زینب بود

مشفق کاشانی